

در وظائف و کلاه

فصل اول - در معنای وکالت

علمای اعلام و دانشمندان شروح مبسوطی نوشته‌اند مرحوم صدوق علیه الرحمه فرموده معنای وکیل بمعنای ولی است که حافظ حقوق و اموال موکل است. جمعی دیگر وکیل را بمعنای اعتماد گرفته‌اند که موکل بوکیل خود اعتماد و التجاء می‌آورد و بعضی وکیل را بمعنای کفیل. بعضی بمعنای ناصر بعضی بمعنای کافی دانسته و بعضی بمعنای تفویض امر گرفته‌اند.

بعقیده اینجانب بحث در معنی وکالت جز تطویل کلام نتیجه ندارد. و کلاه البته میدانند این اسم شریف « وکیل » یکی از اسماء اعظم الهی است و بعضی از مشایخ نوشته‌اند مداومت بذکر یا وکیل مهمات بر آورده میشود خداوند « **نعم الوکیل** » است اگر بمعنای کفیل بگیریم تمام امورات بندگان را کفالت فرموده. اگر وکیل را بمعنای مفعولی بگیریم خداوند موکول الیه است نسبت بکلیه امور اگر بمعنای اعتماد و التجاء باشد خداوند معتمد الیه است و ملجاء و پناهی غیر از او نیست. هر گاه بمعنای وثوق باشد میگوئی « **تو کلت علی الله** » اگر بمعنی تفویض باشد میگوئی « **افوض امری الی الله** » وکیل مطلق خداوند متعال است میگوئی « **حسبنا الله ونعم الوکیل** » که خودش فرموده « **ومن يتوكل على الله فهو حسبه** » و این توکل منافی با سعی و اهتمام در کار نیست البته سعی در کسب و اسباب هم لازم است که پیغمبر صلی الله و آله بعربی فرمود شتر را عقال بکن و بگو « **تو کلت علی الله** ». بنا بر این وکیل را بهر معنایی که بگیریم اسم اعظم باری تعالی است عبارات ناشستی و حسنک واحد - و کلاه داد گستری که این اسم شریف را برای خود انتخاب نموده‌اند برای احترام این اسم شایسته است متخلق شوند باخلاق حمیده قصور و فتور در موضوع وکالت خود نمایند.

فصل دوم - در شرایط وکالت است

وکیل داد گستری باید رعایت امور ذیل را بنماید.

امر اول قبول وکالت در کار غیر مشروع نکند در اموری که شارع حرام نموده وکالت نمودن جایز نیست مثل اینکه وکالت نماید برای خرید یا فروش یا محاکمه روغن‌های نجس یا متنجس. یا وکالت کند برای آلات قمار که ام العجائب است یا برای مجسمه‌ها و صورتها که امام علیه السلام فرموده است « **من صور صورة کفنه الله یوم القیمة ان ینفخ فیها ولیس ینافخ** » یا وکالت برای مسکرات بلکه مطلق نجاسات

در وظائف وکلاء

مثل کلب وخنزیرومیته وعذره وخرید وفروش کتب ضاله یا وکیل شود برای مدح نمودن اشخاص که استحقاق مدح ندارند یا ذم نمودن واستهزاء بمؤمن که در کلیه اسوریکه منهی عنهای شرع انور ماست وکالت جایز نیست « انشاء الله » آقایان وکلاء اقدام در این امور نمینمایند اشکال در مورد وکالت برای محاکمات سفته‌های تنزیلی است و معاملات ربوی است ومطالبه خسارات ناخیر تأدیه یا برای سرقتی است که این امور محرمه چون بتصویب مجلس شوری رسیده وکلاء نمیتوانند از مقررات قانونیه صرف نظر نمایند.

از طرفی هم شرعاً حرمت آنها مسلم است بهانه که ممکن است در نظر گرفته شود آنستکه گفته شود مدعی علیه در تأخیر بدهی خود سلب انتفاعات مدعی را نمود بضمن تسبیبی ذمه دار گردید، یا بضمن اتلافی چون منافی را از موکل سلب نموده وهمین طور که مباشرت باتلاف مال غیر موجب ضمان میگردد کسی که سبب اتلاف انتفاعات دیگری شود بقاعده ضمان تسبیب باید از عهده برآید.

بهر حال در کلیه امور محرمه وکالت نمودن مشروع نیست مثل اینکه در امور واجبه هم که مباشرت شخصی را شارع لازم دانسته وکالت صحیح نیست در طهارت از حدث وخبث وصوم وصلوة وحج وطواف مادام که موکل مکلف در حیوة است نمیتواند وکیل تعیین نماید در صورتیکه قادر باشد و با عجز او از اتیان بواجبات فقط در دو رکعت نماز طواف مجاز است نایب بگیرد.

حتی در مستحبات هم با اینکه تسامح در ادله سنن میشود باز جمعی قائل بعدم جواز گردیده‌اند و میگویند ثواب و عقاب بر فعل غیر نیست و مطلقاً در واجبات مستحبات وکالت و نیابت نمیتوان داد و لذا در اعتکاف از صوم هم مباشرت شخص لازم است و نیابت بردار نیست.

در مسئله حج واجب اگر مستطیع استطاعت بدنی ندارند بعضی قائل شده‌اند که نایب بگیرد ولی خیلی مشکل است چه آنکه وجوب حج سه اطاعت را لازم دارد مالی بدنی و استطاعت شرعی که مسائل حج را یا باجتهاد یا بتقلید بداند و برفرض که شخص غیر قادر نایب بگیرد باز برائت حاصل نکرده اگر بعد استطاعت بدنی پیدا نمود باید برود برای حج بنا بر این برواجبات و محرمات وکالت نمودن صحیح نیست.

در اسوریکه مباشرت شخصی قید نشده: از قبیل بیع و صلح. حواله. کفاله. ضمان شرکت عاریه شفعه ودیعه وصایا موقوفات نکاح. طلاق وغیره وکالت در کلیه امور حقوقی جایز است.

در امور جزائی هم آنچه مربوط بحدود است وکالت ندارد و آنچه مربوط بحقوق خصوصی است وکالت نمودن مانعی ندارد.

در کلیه عقود لازمه و جایزه هم وکالت بلامانع است فرقی که بین عقود لازمه با عقود جایزه است آنستکه از عقود جایزه اگر موکل منغمی علیه گردید یا مجنون شد وکالت وکیل قهراً باطل میشود و اگر بهوش آید یا رفع جنون شود وکالت مجدد لازم است اما

در وظائف وکلاء

در عقود لازمه اگر وکالت داد اغماء و جنون که رفع شد وکالت بحال صحت باقی است اعم از اینکه جنون اطباقی یا جنون ادواری باشد بطل وکالت نیست و وکالت گرفتن از کسی که محرم بجهج است نیز باطل است زیرا در اموریکه موکل جایزالتصرف است و میتواند ازدواج نماید وکالت دادن او صحیح است و فرض این اینست که محرم بجهج نمی تواند ازدواج نماید.

بطوریکه در ماده ۹۰۴ قانون مدنی هم توضیح شده بموت موکل هم وکالت باطل میگردد و لفظ عقود جایزه زائد است زیرا در کلیه عقود اعم از لزوم و جواز بموت موکل یا وکیل منفسخ میگردد.

وکالت گرفتن از طفل غیر رشید هم باطل است زیرا اهلیت برای دادن وکالت ندارد ولی تصرف صغیر ده ساله را برای وصیت و صدقات جایز دانسته اند.

فصل سوم در صفات و اوضاع و اخلاق وکلاء

اولین شرط وکالت ایمان است و ایمان صفتی است که قائم بموصوف است هر وکیلی که دارای ایمان باشد رستگار است و محبوب القلوب خلق و عزیز عند الخالق است. وکیل با ایمان حافظ حقوق موکل میگردد.

وکیل با ایمان از صفات رذیله و اخلاق خبیثه که مورث مهلکات عظیمه است اجتناب مینماید دنبال شهوات نفسانیه نمیرود.

وکیل مؤمن خیانت بموکل نمیکند استهزاء و بدگوئی بهم کار خود نمینماید حیثیات رفقاء خود را حفظ میکند.

وکیل با ایمان برای رسیدن بمطلوبات خود مثل مار و عقرب نیش به وکلاء دیگر نمیزند.

این رویه ناپسند در زمانی رواج داشت که حکام شرع مرجع رسیدگی بدعاوی بودند هر وکیلی که بی حیاطر و فحاش تر بود پیشرفت می نمود در این دوره اتم وکلا باید با کمال وقار و با نهایت درستی و دوستی با یکدیگر رفتار نمایند و در عین حال حافظ حقوق موکل خود باشند.

با رعایت ماده ۴۲ قانون وکالت بکوشند برای رفع خصومت بین اصحاب دعوی زیرا متخاصمین البته یکی با حق و یکی بی حق است و چون صلح دعوی اعم از حق و باطل جایز است وکلاء آیه « فاصدحوا بین اخویکم » را در نظر گرفته سعی وافی در اصلاح ذات البین نمایند.

وکیل با ایمان اگر فهمید موکل او پرباطل است باید یا دعوی را باصلاح خاتمه دهد که ترضیح حق من له الحق نشود و یا استعفاء دهد تا داخل فرقه « من باع دینه بدنیا غیره » نگردد.

وکیل با ایمان هرگز در امر باطل و امور منهی عنها وکالت قبول نمی نماید شیخ مفید و ابن زهره و فحول علمای امامیه قائل بعدم جواز وکالت در امر باطل گردیده اند

در وظائف وکلاء

ولذا اتفاقی علماء است که وکالت نمودن از کفار یا اهل ذمه بر علیه مسلمین جایز نیست ولی وکالت از اهل ذمه بر اهل ذمه بی اشکال است.

صرف نظر نمودن از حق الجعالة بمنظور رعایت از قواعد دینیه علامت کمال ایمان وکیل است.

نیز جمعی از فقهای اثنی عشریه عدالت را شرط وکالت دانسته اند میگویند همین طور که قاضی و شاهد و امام جماعت باید عادل باشند وکیل هم که میخواهد تصرف در امور موکل کند باید عادل باشد.

کلیه اشخاصیکه در اموال و امورات دیگران مداخله مینمایند عدالت در آنها شرط است زیرا قول آنها چون مسقط حق دیگری میشود باید عادل باشد تا بتوان بقول او اعتماد نمود و حتی در امور وصایا باید عادل باشد.

مترجمی که در محاکم میگیرند اگر عادل نباشد بقول او نمیشود اعتماد نمود. مقوم و مقسم باید عادل باشند تا وثوق برای او پیدا شود. امینی را که اموال ایتام را بدست او میسپارند باید عادل باشد. قیم صغار باید عادل باشد.

ضابطه کلی آنستکه کلیه اشخاصیکه میتوان بقول آنها تمسک نمود و گفته آنها را قبول کنیم باید عادل باشند والا بمقتضای «ان جائکم فاسق بنیاء فتمینوا» قول غیر عادل را نمیتوان مسقط حقی قرارداد یا بر آن اعتماد نمود.

وکیل اگر عادل باشد بموجب دستور صدق العادل قول او در دادگاه باید مورد مقبولیت گردد و گفته های وکیل عادل را تمسک نمایند ولو بر ضرر موکل باشد و اگر صفت عدالت در او نیست دلیلی شرعاً برای تمسک بقول او نخواهد بود.

این عقیده فحول علماء است لکن با تتبع در کلمات مجموع علماء و کتب فقهای عظام معلوم میگردد که عدالت شرط وکالت نیست اگر قاضی و وثوق بقول وکیل نمود میتواند اظهارات او را منشأ حکم قرار دهد نصوص بالخصوص هم نداریم که وکیل باید عادل باشد.

دلایلی را که جمعی از علماء بر لزوم عدالت وکیل گرفته اند استحسانات است و اینکه فرموده اند همین طور که امام جماعت و قاضی و شاهد باید عادل باشند وکیل هم باید عادل باشد قیاس مع الفارق است زیرا برای عدالت آنها نصوص بالخصوص است ولی برای عدالت وکیل نصوص نیست چون وکیل نایب مناب موکل است و قول او از طرف منسوب عنه نازل منزله قول موکل است اظهاراتی که در محاکم مینماید کاملاً متعلق بموکل است که او را مأذون در محاکم نموده است و اگر غیر از این باشد باید گفت در هر جلسه باید موکل اظهارات وکیل را تصدیق یا تکذیب نماید و البته در اینصورت تمام محاکمات مختل خواهد گردید.

نیز یکی دیگر از اوصاف وکیل آنستکه باید در دادگاه رعایت ادب را نماید با کمال احترام با قضاة گفتگو نماید خشونت نمودن وکیل با قاضی بی ادبی است، نظر

خصوصیتی نمودن بقاضی بی ادبی است، کلمات زشت گفتن در دادگاه بی ادبی است، تهقه نمودن در بین محاکمه از بی ادبی پرخاش نمودن بقاضی بی ادبی است. البته دادرس در اظهار عقیده آزاد است وکیل اگر ناراضی است از راه قانونی فسخ حکم را میخواهد و باید بگوید «ان الجواد قد یکبوا» علمای اخلاق فرموده اند «الفضل یکون بالعقل و الادب لا بالاصل و النسب».

«کن ابن من شئت و اکتسب ادبا یغنیک محموده عن النسب»
«سوء التادب ارداکم و ارزکم فینبغی فی الوکیل التقوی مع الادب»

وکلاء وابسته بمحاکم میباشند همین قسم که وکلاء باید احترامات قضاة را رعایت نمایند آقایان قضاة هم باید با کمال احترام با وکلاء رفتار نمایند چون وکلا احاطه بکلیه قوانین دارند درحقیقت راهنمای دادرس میشوند که هر حکمی میدهند از روی عدالت باشد.

فصل چهارم - در روابط بین وکیل و موکل

وکلاء موظفند قبلاً مدارک دعوی موکل را کاملاً غوررسی نمایند اگر احساس عدم پیشرفت کار را نمودند موکل را از تعقیب دعوی منصرف نمایند که در آتیه مستلزم ضرری و خسارتی بربموکل نشود هر گاه مدارک را صحیح و معتبر و دعوی را قابل پیشرفت دانستند و مورد دعوی هم قابل قبول و کالت است بمنظور احقاق حق و حمایت از مظلوم قبول و کالت نموده و با کمال جدیت بکوشند و اهتمام نمایند که احقاق حق بعمل آید و سهل انگاری و تسامح در امر وکالت جایز نیست قال علیه السلام «من لم یرهم بامور المسلمین فلیس منهم».

وکیل باید از حدود وکالت تجاوز نکند زاید بر اختیاراتی که باو داده شده اقدامی ننماید اگر وکیل مدعی باشد اقامه بینه و شهود و تهیه مدارک و وسائل اثبات دعوی و تعدیل گواهان و مطالبه حکم برای خسارات موکل بعهد او است و اگر وکیل مدعی علیه مکلف است سعی در دفاع نماید چنانچه مدعی شهود اقامه نموده آنها را جرح نماید و شهود معارض بدادگاه بیاورد و در گفتار خود مواظبت کند بر ضرر موکل سخنی نگوید و اقراری نکند هر چند اقرار وکیل تأثیری بر ضرر موکل ندارد زیرا به قاعده «من ملک شیئاً ملک الاقرار به» چون وکیل مالک موضوع دعوی نیست اقرار او بی اثر است و اظهار بر ضرر دیگر است و هر گاه در وکالتنامه تصریح شده باشد که اقرار وکیل بمنزله اقرار موکل است البته تمام اظهارات وکیل تعلق بموکل میگیرد. بعضی از علماء در اینصورت هم میگویند اگر وکیل بر ضرر موکل اقراری نمود قهراً از وکالت منعزل میشود.

وکیل درمخاصمه و محاکمه فقط حق محاکمه نمودن دارد زاید بر آن حقی ندارد غالباً با وکیل طرف مذاکره نموده بقرار داورى محاکمه ترك میشود یا بمذاکرات اصلاحی محاکمه معوق میشود این امور خارج از امور موضوع وکالت است. برای امور مذکوره وکالت جدید لازم است.

در وظائف وکلاء

اگر کسی وکیل شد برای فروش خانه یا ملک موکل و فروش نمود حق اخذ ثمن یا تسلیم مبیع را ندارد این امور مخصوص خود موکل است زیرا موکل حق دارد از تسلیم مبیع خودداری نماید تا تمام ثمن را دریافت نماید.

هرگاه موکل دو نفر یا سه نفر وکیل برای خود تعیین نموده و تصریحی با استقلال فرد آنها نکرده باشند بدون حضور هر سه نفر محاکمه مجوزی ندارد ولی در قانون جدید اصلاحات جزائی در دادگاه جنائی با حضور یک نفر آنها برای دفاع محاکمه تأخیر نمیشود لکن در امور حقوقی محاکمه باید با حضور تمام وکلاء باشد مگر آنکه موکل اجازه دهد.

عقد وکالت از عقود جایزه است موکل همه وقت میتواند وکیل خود را عزل نماید و وکیل هم همه وقت میتواند از وکالت استعفاء دهد اگر موکل وکیل را عزل نمود باید فوراً بوکیل و پداده اطلاع دهد و هرگاه اطلاع نداد هرگونه اقدامی وکیل نماید کاملاً تعلق بموکل میگیرد مگر آنکه اطلاع بوکیل غیرممکن باشد که در اینصورت موکل باید شهود بر عزل بگیرد.

کما اینکه وکیل هم هرگاه استعفاء داد طبق ماده ۳۶ قانون وکالت باید بموکل اطلاع دهد که تفویض حق از موکل نشود و اگر با عدم اطلاع حق از موکل تضييع و تفریط گردید وکیل ضامن است باید از عهده برآید.

نیز وکلاء نباید اسرار موکل را فاش کنند یا بعد از استعفاء قبول وکالت از طرف مقابل نمایند.

یا بعد از استعفاء راهنمایی بطرف مقابل کنند که این عمل خیانت محسوب است. اگر حکم محکومیت موکل را رؤیت نمود خبر ندهد تا موعد پژوهش بگذرد خیانت به موکل نموده و عهده دار می گردد بر آنچه خسارت به موکل وارد می گردد جبران نماید.

در مواردیکه متعلق وکالت را خود موکل انجام دهد وکالت مرتفع میگردد هم چنین است در صورتیکه متعلق وکالت تلف شود وکالت باطل میشود ولی اگر اوصاف متعلق وکالت از بین رفت وکالت باقی یا اگر اوصاف وکیل یا موکل تغییر نمود وکالت باقی است.

پس اگر زوجه خود را برای امری وکیل نمود و بعد وصف زوجیت از بین رفت و مطلقه گردید وکالت او باقی و برقرار است.

یا اگر موکل یا وکیل فاسق گردیدند وکالت باطل نمیشود ولی اگر نعوذ بالله یکی از آنها مرتد گردید وکالت او قابل قبول نیست در صورتی که بخواهد بر علیه مسلمین وکالت کنند زیرا فرموده الهی است « لیس للكافرين على المسلمين سبيلا ».

در موردیکه موکل وکالت دهد بوکیل خود برای تقسیم و افراز خانه یا ملک خود با شرکاء و شرکاء حیث مالکیت موکل را انکار نمایند با این وکالتنامه نمیتواند در باب

در وظائف وکلاء

اثبات مالکیت موکل محاکمه نماید بلکه وکالت جدید لازم است هر چند بعضی وکالت اولیه را هم کافی دانسته میگویند مقدمه تقسیم اثبات حیث مالکیت مینماید و این مسئله نظری است . هر گاه وکیل نمود که از زیدی مطالبه طلب نماید در خلال امر زید فوت شود با این وکالتنامه نمیتواند ورثه زید را تعقیب نماید زیرا بموت زید وکالت از بین میرود لازم است وکالت برای تعقیب از ورثه از موکل بگیرد و در پرونده که بعلت فوت زید توقیف گردیده تعقیب نمایند .

علی ای حال وکالت نمودن وکیل در مواردی جایز است که وکیل عالم بمسائل شرعیه و قواعد ملیه باشد همین طور که فسق و فجور و لایابالی بودن وکیل باید مورد توجه کانون وکلاء شود که جلوگیری از وکالت اشخاص نمایند که لایابالی مقام شامخ وکالت را لکه دار مینمایند سزاوار است غور رسی بمعلومات وکلاء هم بشود .

کسانی که بی اطلاع از قوانین مقرر و مسائل دینی هستند که مورث توضیح حقوق میگردند از حوزه وکلاء خارج نمایند و اشخاصیکه دانشمند و فاضل و دانا میباشند تشویق نمایند .

زهی اسف که امتیاز فضلی داده نمیشود ! افسوس که امتحانی در کار نیست هر گاه هیئت محتخنه ، در کانون تشکیل میشد از مسائل میراث و رضاع و ابواب فقه که فروعات مشکله دارد سوال می نمودند معلوم میگردد کدام وکیلی صلاحیت برای وکالت دارد و کدام یک از وکلاء بی بهره از معلوماتند آنوقت تصفیه میگردد نه اینکه با اذعان و اعتراف بفضل و دانائی وکیل بلکه باغراض فاسده سلب صلاحیت از وکیل دانا نمایند .

فصل پنجم

در مواردیکه تنازع بین وکیل و موکل پیدا میشود هر گاه نزاع در اصل وکالت باشد قول موکل که موافق با اصل است اولی و معتبر است وکیل باید اثبات وکالت را نماید و اگر بینه بر اثبات ندارد قسم متوجه بموکل است در مواردی هم وکیل منکر است مثل اینکه وکیل متاعی را خریده موکل مدعی است بوکالت از طرف من خریده ای وکیل منکر وکالت میشود این مورد قسم متوجه بوکیل است .

هر گاه کسی بعنوان وکالت از زیدی دختری را عقد نمود برای زید وقتی زید از سفر آمد منکر وکالت او گردید چون قول او معتبر است اقامه بینه بعهد وکیل است و اگر بینه ندارد نصف مهر را باید بدهد . بدختر روایاتی وارد شده که چون بمجرد اجراء صیغه عقد ازدواج نصف مهر را زوجه استحقاق دارد و وکیل مزبور ضامن است و اما موکل که میداند وکالت داده یا خیر اگر وکالت داده باید طلاق دهد و عده ندارد و اگر اقدام بطلاق نکند میتواند زوجه بادیگری ازدواج نماید این است که در امر نکاح و طلاق برای غائب امر مشکلی است بالخصوص در طلاق دادن زوجه که غائب البلد است که جمعی قائل بعلم جواز طلاق او شده اند زیرا باید حاضره باشد تا از او پیرسند در طهر غیر مواقعه هست یا خیر .

در وظائف وکلاه

در هر موردی که اختلاف بین وکیل و موکل در تلف باشد که وکیل مورد وکالت را وصول نموده و مدعی تلف آن گردیده اینجا قول وکیل که امین است معتبر است « ولیس علی الامین الا الیمین » اعم از اینکه وکیل بگوید مالی که گرفتم غرق شده یا سوخت یا سرقت گردید موکل غیر از حق قسم نمیتواند معترض وکیل شود و هر گاه مدعی تلف نباشد بلکه مدعی تضییع مالی که گرفته بشود این مورد محل اختلاف بین علماء است :

از لحاظ اینکه وکیل امین است قول او معتبر و ضمانی بر او نیست و از نظر اینکه متعلق وکالت را انجام داده و مال را صحیحاً اخذ نموده بقاعده « علی الید » باید صحیحاً بدهد و از عهده تضییع برآید .

هر گاه نزاع موکل و وکیل در تفریط باشد که موکل مدعی تفریط وکیل شود باز بقاعده « البینه للمدعی والیمین علی من انکر » موکل باید تفریط را اثبات نماید هر گاه نزاع طرفین در رد مال است که وکیل میگوید مالی را که وکالتاً گرفتم بموکل رد نمودم و موکل منکر رد است اثبات دعوی رد با وکیل و قسم متوجه بموکل است .

اگر اختلاف و نزاع طرفین در کیفیت معامله باشد که وکیل در معامله مال موکل را به نسیه فروخته و موکل میگوید اذن فروش به نسیه نداده ام چون اهلیت برای معامله محرز نیست اصل معامله محکوم ببطال است .

هر گاه منازعه در تاریخ عزل باشد که موکل بگوید قبل از محاکمه تورا معزول نموده بودم قول او غیر مسموع است زیرا خبر عزل را مادامیکه بوکیل و بداد گاه ندهد اعمالی که وکیل نموده است بی اشکال است .

هر گاه موکل وکالت برای خرید متاعی را داده وکیل میگوید بهزار تومان خریدم موکل میگوید پانصد تومان خریده ای جمعی قول وکیل را معتبر دانسته بعضی قول وکیل را باستناد اصل برائت مقدم دانسته اند .

لیکن آنچه از کلمات فقهاء معلوم میشود در مواردیکه منازعه در کثرت و قلت ثمن معامله باشد اگر منازعه بین وکیل و موکل است قول وکیل معتبر است و اگر منازعه با بایع در مقدار ثمن باشد قول موکل موافق با « اصل برائت » است لذا اثبات بعهده بایع و وکیل است .

اگر وکیلی بوکالت متاع موکل را فروخت بعداً مشتری فهمید این بیع معیوب است البته حق دارد فسخ کند یا مطالبه ارش نماید بعضی گویند باید بوکیل مراجعه کند زیرا فروشنده او بوده . جمعی بر آنند که باید بموکل مراجعه نماید وکیل واسطه بوده . بعضی هم میگویند اگر بخواهد سبب را رد نماید و ثمن را دریافت کند هر گاه میداند که ثمن را وکیل بموکل رد نموده مورد تعاقب ایادی است مختار است مشتری در مطالبه ثمن خود بوکیل مراجعه نماید یا بموکل .

هر گاه مشتری میداند که هنوز ثمن را وکیل بموکل رد ننموده است فقط باید بوکیلی که ثمن را گرفته مراجعه نماید لکن در مطالبه ارش باید بموکل مراجعه کند نه بوکیل

در وظائف وکلاء

زیرا وکیل و دلال و مرتهن و شریک و عامل مزارعه و مستاجر نسبت بعین مستاجر تماماً این اشخاص امین محسوبند و ضمان بر آنها نیست بنده دلیل.

۱ - بموجب خبر معروف که فرموده اند «لیس علی الایمین الایمین».

۲ - اجماع فرقه امامیه من الاولین والآخرین.

۳ - اقوال جمیع علماء که در موارد عدیده قائل بعدم ضمان امین ها گردیده اند.

۴ - میگویند وکلاء داخل فرقه محسنین محسوب اند «وما علی المحسنین

من سبیل».

۵ - اگر ضمانی را متوجه اشخاص امین نمائیم سه باب استیمان میگردد و موجب

عسر و جرح خواهد شد.

۶ - بمقتضای «لا ضرر ولا ضرار» جایز نیست اضرار بکسی که امین بوده

وارد نمود.

۷ - قاعده استیمان که یکی از قواعد اسلامی است سلب ضمان را از وکیل نموده.

۸ - علماء متفق شده اند که جز دعوای خیانت و تعدی و تفریط و اتلاف دعوای

دیگری بروکیل پذیرفته نیست.

۹ - چون وکیل مأذون از طرف موکل است در مسئله ضمان تصریح شده که

یکی از مسقطات ضمان اذن است.

۱۰ - وکیل نایب مناب موکل است در هر امری که باشد تعلق دعوی بر منوب عنه

میشود نه بر نایب او.

عمده تنازع که بین وکیل و موکل میشود راجع بحق الجعاله است آنهم یا برطبق

قرارداد حق الجعاله عمل میشود یا بنظر دادگاه و یا بالاخره بانتخاب خبره فنی رفع منازعه

می گردد.

هر گاه بجای دادگاه انتظامی وکلاء دادگاه هیئت سمتخه تشکیل میشد بسیار

بسیار از مفاسد جلوگیری و اوضاع امور و وظائف وکلاء معلوم میگردد و جامعه امیدوار

و بطوء جریان برطرف و پیشرفت کارها و راحتی وکلاء و رضایت موکلین و سعادت طرفین

حاصل میگردد.

مدرس